

حديقة الحقيقة

قطب الدين محمد بن مطهر بن احمد جام نامقي (ژنده پيل)

مقدمه، تصحيح و توضيح:

دکتر حسن نصیری جامی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
تهران ۱۳۹۰

عنوان قرارداد: ژنده پیل، احمد بن ابوالحسن، ۴۴۱-۵۳۶ق.
عنوان و نام پدیدآور: حقیقه الحقیقه/ قطب الدین محمد بن مطهر بن احمد جام نامی
(ژنده پیل)، مقدمه، تصحیح و توضیح حسن نصیری جامی.
مشخصات نشر: تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری: ۵۴۰ ص.
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۲۶-۴۸۵-۶
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
یادداشت: واژه نامه.
موضوع: عرفان - متون قدیمی تا قرن ۱۴
موضوع: شعر عرفانی - قرن ۱۴
موضوع: شعر فارسی - قرن ۱۴
شناسه افزوده: نصیری جامی، حسن، ۱۳۴۵- مصحح
شناسه افزوده: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
ردمید: کنکره، ۱۳۸۹ ج ۳ / ۲۸۵ BP
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۸۳۵
کتابشناسی ملی: ۲۲۲۰۴۶۷



حقیقه الحقیقه

مؤلف: قطب الدین محمد بن مطهر بن احمد جام نامی (ژنده پیل)
مقدمه، تصحیح و توضیح: دکتر حسن نصیری جامی
ناشر: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مدیر نشر: ناصر زعفرانچی
ناظر چاپ: مجید اسماعیلی‌زارع
امور فنی: امیر خرم
طرح جلد: مجید اکبری کلی
اجرای جلد: عطال... کاویانی
حروفچین و صفحه‌آرا: ناهید ممتاز
نمونه خوان: فرزانه مسعودی زاده و سمیه معطر جامی
چاپ اول: ۱۳۹۰
تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
چاپ و صحافی: اتحاد
ردیف انتشار: ۸-۹۰
بها: ۱۲۰۰۰ تومان

حق چاپ برای پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی محفوظ است.

ISBN 978-964-426-485-6

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۴۲۶-۴۸۵-۶

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۱۴۱۵۵-۶۴۱۹، تلفن: ۸۸۰۴۶۸۹۱۲۳، فاکس: ۸۸۰۳۶۳۱۷

فهرست

اول دفتر	یازده
مقدمه:	هفده - شصت و هشت
- از قبيله عالمان دين (درباره مؤلف كتاب)	
- اين نام آشنا (درباره نام كتاب)	بيست و
- چشم اندازهاي نثر قطب الدين در «حديقه الحقيقه»	سی و سه
- گلگشتي در «حديقه الحقيقه» و تأملی بر ساختار آن	چهل و سه
- معرفي نسخه و روش تصحيح	پنجاه و پنج
متن «حديقه الحقيقه»	۱ - ۲۳۰
مقدمه مصنف	۱
باب اول: في بيان علم التوحيد	۲۷
باب دوم: في بيان علم المعرفة	۳۹
باب سوم: في بيان علم الشريعة	۵۱
باب چهارم: في بيان علم الخطاب	۸۵
باب پنجم: في بيان علم الوجد	۹۱
باب ششم: في بيان علم السماع	۱۰۱
باب هفتم: في بيان الاحوال و الحالات	۱۱۹
باب هشتم: في بيان علم المكاشفات و المجاهدات	۱۲۹
باب نهم: في بيان علم المعاملات	۱۳۵
باب دهم: في بيان معرفة الارواح	۱۵۱
باب يازدهم: في بيان معرفة العقل	۱۵۷

۱۶۳	باب دوازدهم: فی بیان معرفه القلب
۱۸۹	باب سیزدهم: فی بیان معرفه النفس
۱۹۷	باب چهاردهم: فی بیان تهذیب الطریق و آفاته و...
۲۲۹	فصل: [استفتا از بزرگان عصر]
۲۳۱ - ۲۴۸	پیوست‌ها
۲۳۳	نامه‌ها
۲۴۳	اشعار
۲۴۹ - ۲۷۴	توضیحات:
۲۷۵ - ۴۷۹	فهرست‌ها:
۳۷۷	فهرست آیات
۳۸۵	فهرست اخبار و احادیث
۳۸۹	فهرست اقوال مشایخ و اهل معرفت
۳۹۲	فهرست القاب مشایخ و اهل معرفت
۳۹۳	فهرست عبارات دعایی و جملات خاص
۳۹۷	فهرست اشعار عربی
۴۰۳	فهرست اشعار فارسی
۴۲۹	فهرست اعلام
۴۳۱	فهرست اقوام و فرق
۴۳۳	فهرست اصطلاحات کلیدی (کلید واژه‌ها)
۴۳۵	فهرست لغات و اصطلاحات مهم
۴۴۹	فهرست ترکیبات مهم
۴۵۹	فهرست دوگانه‌ها (مترادفات و...)
۳۹۳	راهنمای تعلیقات
۳۹۹	فهرست منابع

اول دفتر

این توفیقی است برای هر مصحح که در سُکر حضور و محضر مؤلف قرار گیرد و اینک، پس از سال‌ها - در یک شب یلدا - درست همان‌جایی قرار گرفته‌ام که مؤلف این کتاب در هفتصد و نود و یک سال پیش «اساس این مُسوده» را پی‌نهاد و به تألیف آن اهتمام ورزید. (رف: صص ۷ و ۲۲۹)

اکنون در جوار روضه جدّ مؤلف به احترام و اودادِ ایستاده‌ام و حتم دارم که مؤلف در فاصله‌ای اندک و چند قدمی فراتر از آرامگاه جدّ خویش در مفاک خاک خفته است؛ هر چند بر اثر گذشت اعصار و دگرگونی‌های حالِ دوران، دیگر نشانی از گورجای وی را نمی‌یابم.

در این شامگاه سرد یلدایی عظم می‌گوید و دلم گواهی می‌دهد که این یلدایِ دیرپای مهجوری و ناشناختگی احوال و آثار شیخ احمد جام (ژنده پیل) به پایان خواهد رسید؛ یلدایی به پهنا و درازنایی تاریخی هزارساله.

و حال، اندک اندک و قدم به قدم به هزاره تولّد شیخ احمد جام (۴۴۰-۵۳۶ هجری) نزدیک می‌شویم و دریغا که بسیاری از آثار شیخ جام و خاندانِ این قبیله علم و عرفان در گذر زمان به سبب ایلغارها و نامهربانی‌های روزگار از میان رفته و در دسترس ما نیست و تنها نامی - به دریغ و افسوس - از آن آثار بر جای مانده است و نیز بعضی از آن یادگاران - از جمله رساله سمرقندیه و دیوان اشعار شیخ - و هم‌چنین بخشی از آثار خاندانی و خانقاهی وی تاکنون رخ ننموده است.

با این همه، «از بخت شکر دارم و از روزگار هم» که سرانجام پس از سال‌ها دی و بهمن شمردن‌ها «سراج السائرین» و «بحار الحقیقه» شیخ جام رخ نمود و در معرض نگاه اهل تحقیق و علاقه‌مندان قرار گرفت و اکنون نیز خوشحالم که «حدیقه الحقیقه» پیش روی شماست.

این «حدیقه الحقیقه» - با نامی آشنا و بلند آوازه به سبب هم‌نامی با یکی از منظومه‌های سنایی - یادگاری است عزیز و مغتنم از آثار عرفانی و میراث خاندانی و خانقاهی شیخ جام که به قلم نواده دانشی شیخ، «قطب‌الدین محمدبن مطهر» (۵۷۷ - ۶۶۷ هجری) در یکی از صعب‌ترین و پرباشان‌ترین روزگاران تاریخ ایران تألیف گردیده است.

حدیقه قطب‌الدین محمد از سویی تنها یادگار و میراث عرفانی حدود ایران است که در دوران فترت کوتاه بین دو بلای خانمان‌سوز تاریخ ایران - ایلغار مغول (۶۱۶ - ۶۲۸) و حمله هولاکو (۶۵۴ - ۶۵۸) - تألیف گردیده و از دیگر سو می‌تواند نتیجه و عصاره افکار و آرای شیخ جام و فرزندان وی به شمار آید که در فاصله چند سال پس از شیخ، نظام و قوام یافته است که البته از رهگذر مطالب این اثر می‌توان بهتر و دقیق‌تر به باورهای عرفانی و اجتماعی شیخ جام و خاندان گسترده و دانشی وی - و اساساً بخش مهمی از تاریخ فکری نظام خانقاهی خراسان و بلکه ایران - پی برد.

ارجمندی‌ها و جاذبه‌های این «حدیقه» به همین نکته خلاصه نمی‌شود و خواننده خواهنده را به مطالعه دقیق مقدمه و همراهی در گلگشت‌ها و مرور چشم‌اندازهای اثر دعوت می‌کنم که در صفحات آتی خواهد آمد.

در اینجا باید به نشانه ادب و حق‌گزاری از دو پژوهشگر پیشگام - که با گام‌های اندیشه آن رهنوردان نام‌آشنا، این راه طی گردیده - یادی نمایم:

اول، استاد دکتر محمد علی موحد - دیرزاد آن بزرگوار؛ کم‌مباد از خانه دل، پای او - که این حدیقه اولین بار به اهتمام ایشان در سال ۱۳۴۳ از سوی بنگاه ترجمه و نشر کتاب منتشر شد. این چاپ به استناد تنها یک نسخه (محفوظ در کتابخانه موزه بریتانیا به شماره or.11410) نشر یافته است که البته آن استاد ارجمند با کمال انصاف در مقدمه خویش آورده‌اند:

اول دفتر - سیزده

«مسلم می دانیم که متن حاضر به علت سقیم و مغلوط بودن نسخه اصل در بسیاری از موارد ناقص و مبهم و آشفته است. امیدواریم که روزی به نسخه های دیگر از این کتاب دسترسی افتد و تصحیح کامل آن آسان گردد.» (ص ۲۲)

امیدوارم این تصحیح پیش رو به گوشه چشم امیدواری های آن استاد خوش بنشیند. در اینجا صمیمانه بر این نکته پای می فشارم که بسیاری از راهگشایی ها را در محفل غائبانه ایشان آموخته ام که فضل تقدّم و تقدّم فضل با آن عزیز است.

دوم، - که نام ایشان برای آشنایان حوزه شیخ جام پژوهی همیشه اول است: -

روانشاد فاضل، استاد دکتر علی فاضل.

این قلم در این سال پر خاطره، تصحیح دو کتاب «سراج السائرین» و «بحار الحقیقه» شیخ جام را به نام و یاد آن سراج بی بدیل عرصه شیخ جام پژوهی مُصدّر و مزین ساخته است و اکنون نیز بر این باور است که تا نامی از شیخ جام و آثار گران سنگ وی باشد اهل تحقیق نام و یاد آن مرد فضل و فضیلت و کوشش های ماندگار و تحسین برانگیز وی را از خاطر نخواهند برد. از خدا می طلبم شادی روح آن عزیز را؛ و امیدوارم کوشش های این قلم، بخشی از عزم و آرزوهای رفته در خاک آن در مفاکِ خاک خفته را یاد آور باشد.

به رسم ادب و احترام و امداد محبت و همت عزیزانی هستم که مهربانانه در این راه همراهی و همدلی نمودند. سپاس ها دارم از:

- سرکار خانم منصوره آبرُن، همسر بافضل زنده یاد دکتر فاضل و محبت های بی دریغ ایشان.
- استاد دکتر محمود مهدوی دامغانی که به لطف نظر و نفس گرم یاری و دستگیری نمودند.
- بزرگواران نام آشنای بخش نسخ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، خانم ها: حرّی و کونانی که با محبت و حوصله در تمهید تصویر نسخه ها از لطف و همراهی دریغ نورزیدند.
- همکار گرامی خانم دلشادی که در جستجوی منابع پاره ای از اشعار عربی قبول زحمت نمودند.
- همسر من که از سر مهر قدم به قدم و سطر به سطر در تحقیق و تصحیح مرا همراهی نمود و علاوه بر آن «حقیقه» زندگی را نیز گرم و بسامان داشت.

چهارده - بحار الحقیقه

و سرانجام، سرافرازم که این گرامی نامه نواده دانشی شیخ جام - همچون آثار جدّ وی - مورد توجه و حُسن نظر پژوهشگاه علوم انسانی قرار گرفت و سپاسگزارم از اهتمام و نیک خصلتی مدیر محترم انتشارات پژوهشگاه جناب آقای زعفرانچی و همکاران ارجمند ایشان که باز هم این قلم را رهین لطف و محبت خویش نمودند.

والحمد لله اولاً و آخراً

پایان پاییز ۱۳۸۹، شب یلدا

جوار تربت شیخ جام

حسن نصیری جامی

www.ketab.ir

مقدمه

www.ketab.ir

از قبیله عالمان دین

(درباره مؤلف کتاب)

سال‌ها پیش از آن‌که سعدی به زبان شعر و تغزل ادعا نماید که «همه قبیله من عالمان دین بودند»^۱ در فرا دست شیراز و در حدود خراسان بزرگ، دانشی مردی از «قبیله عالمان دین» می‌زیست که خاندان گسترده‌ی شهرت و آوازه‌ای بسیار در تاریخ و ادب و تصوف ایران و نظام خانقاهی خراسان داشتند، آن‌چنان‌که سال‌ها بعد - و از همان شیراز - حافظ شیرین‌سخن به تعریض و کنایه به جد والا و صاحب آوازه‌ی وی به دست‌یاد صبا ادب‌رسانی و عرض ارادت می‌نماید که: «وز بنده، بندگی برسان شیخ جام را».^۲

«قطب‌الدین محمد» از نوادگان بخت‌آور و صاحب کمال شیخ احمد جام نامقی، (۴۴۰ - ۵۳۶ ه‍.ق) به شمار می‌رود و نشان و جلوه این کمال و فضل را علاوه بر آثاری که درباره مقامات و خاندان شیخ تألیف شده،^۳ در کتاب حاضر (= حدیقة الحقیقة) نیز می‌یابیم. پدرش، ابوالمعالی شمس‌الدین مطهر از فرزندان بافضل و فرهنگ شیخ جام بود^۴ که در جوانی برای تحصیل علوم به هرات رفته بود و سال‌ها در مدرسه‌ای در ناحیه «قطمیران» هرات

۱. همه قبیله من عالمان دین بودند/ مرا معلم عشق تو شاعری آموخت (کلیات سعدی، ۳۱۸)

۲. حافظ مرید جام می‌است، ای صبا برو/ وز بنده بندگی برسان شیخ جام را (دیوان، ۱۰۰)

۳. رف: روضة الریاحین، ۸۵ - ۹۷؛ خلاصة المقامات، ۷۳ - ۸۰

۴. فرزندان شیخ جام را چهل و دو تن برشمرده‌اند (: می و نه پسر و سه دختر) که پس از وفات شیخ چهارده پسر و سه دختر در قید حیات بوده‌اند. خواجه شمس‌الدین مطهر دهمین فرزند شیخ به شمار می‌رود. وی برای تحصیل به هرات رفت و در همانجا نیز عمر را به سر برد و در همانجا درگذشت و دفن گردید.

رف: خلاصة المقامات، ۷۴، روضة الریاحین، ۷۸ و نیز توضیحات کتاب حاضر، ۲۶۱ - ۲۶۲.

به تحصیل و تدریس مشغول بود و در همانجا دختر یکی از بزرگان عصر را - که در کتب مقامات از وی به عنوان «وزیر» یاد شده^۱ - به همسری برگزید که حاصل این وصلت «قطب الدین محمد» بود.

قطب الدین در سال ۵۷۷ هجری در قطمیران هرات به دنیا آمد و در همان سامان بالید و کودکی و جوانی را پشت سر نهاد. وی در آوان جوانی و آغاز رهجویی علاوه بر بهره‌مندی از سایه لطف و دانش و تربیت پدر، سال‌ها از محضر ارشاد و تربیت عم دانشمند خود، ابوالمفاخر ظهیر الدین عیسی^۲ نیز بهره‌مند بود.

هر چند اطلاعات بسیار دقیقی از ابتدای حال و زندگی قطب الدین محمد در دست نیست ولی همین مختصر اشارت‌ها و گزارش‌هایی که از لابلای مطالب «حذیقه» و نامه‌های مؤلف و نیز آثار خاندانی شیخ جام به دست می‌آید می‌تواند درباره شناخت احوال و زندگی این نواده دانشی شیخ بسیار مغتنم و راهگشا باشد.

اکنون کهن‌ترین و جامع‌ترین شرح احوالی که درباره زندگی قطب الدین محمد در دست است فصلی است از کتاب «خلاصه المقامات شیخ جام» که مؤلف آن - ابوالمکارم جامی - این فصل مغتنم و ارزشمند را با عنوان «در کرامات شیخ الاسلام قطب الدین محمد» در پایان مقالات دوم اثر خویش آورده است.^۳

این فصل ارجمند با این مقدمه آغاز می‌گردد:

«فرزندان شیخ الاسلام احمد - قدس الله اسرارهم - همه صاحب کرامات و مقامات بوده‌اند و خداوند کشف و الهام اسرار بوده‌اند و این معانی از چهارده پسر بزرگوار حضرت شیخ که اسامی ایشان در باب اول یاد کرده شد أظهر من الشمس است و اگر در این کتاب همه فرزندان شیخ [را] مقامات و کرامات نقل کرده شود دراز گردد؛ اما از کرامات نبیره حضرت شیخ، شیخ الاسلام

۱. احتمالاً وزیر سلطان غیاث الدین غوری. رف: روضة الراحین، ۷۳.

۲. رف: توضیحات کتاب حاضر، ۲۵۷-۲۵۸.

۳. این فصل بعداً مورد توجه و نظر درویش علی بوزجانی - مؤلف «روضه الراحین» - نیز قرار گرفته و وی در شرح حال قطب الدین محمد آن را مبنا قرار داده و از آن بهره برده است.

از قبیله عالمان دین (درباره مؤلف کتاب) - نوزده

قطب‌الدین محمد - قدس الله سرهما - شمه‌ای آورده شود تا این کتاب از ذکر مقامات فرزندان خالی نماند.» (ص ۷۳)

ابوالمکارم جامی در این فصل مجموعاً به هفت نکته و حکایت در احوال و کرامات قطب‌الدین محمد اشاره نموده که تمامی این حکایات و اشارات در شناخت احوال و زندگی مؤلف حدیقه سودمند و راهگشاست. برای آشنایی بهتر با زندگی و احوال قطب‌الدین به مهم‌ترین نکته‌ها و فرازهای حکایات این فصل - با توجه به دیگر منابع موجود - اشاره می‌گردد.

۱. آوان حال و تربیت مؤلف

اولین حکایت مربوط است به دوران رشد و تربیت و نیز چگونگی ریاضت‌ها و مجاهدت‌هایی که قطب‌الدین به حکم و اشارت عم خود - ظهیرالدین عیسی - گذرانیده. دورانی سخت و سراسر مجاهده که قطب‌الدین سرانجام آن مرحله را به همراهی و تربیت عم خضروش خود طی نموده و از ظلمات گمراهی‌ها و یافته‌هاست. مضامین محوری این حکایت مجاهدت و ریاضت و مراقبت نفس است.

بخش‌هایی از این حکایت نسبتاً طولانی را از نظر می‌گذرانیم:

«اول، پدر او شیخ الاسلام شمس‌الدین مطهر او را به حکم تربیت و پرورش به برادر خود شیخ الاسلام ظهیرالدین عیسی قدس الله سرهما سپرد و او شیخ الاسلام قطب‌الدین را به خلوت می‌نشانند و مجاهده می‌فرمود و شب و روز مراقب احوال او می‌بود چنانکه هر چه او را در خلوت افتادی شیخ ظهیرالدین عیسی در خلوت آگاه شدی و در این باب اشارتی فرمودی.

و شیخ قطب‌الدین فرمود که مدتی در ملازمت و خدمت ایشان اجتهاد تمام می‌نمودم تا غایتی که شب در زمستان و سرمای سخت ابریق آب‌دست را در بغل گرفتمی تا گرم شدی، و در خدمت او منتظر بوده و قباي نمدی پوشیده و برف و باران و هر چه بود من آن ورد نگذاشتمی؛ تا بعد از چند وقت خلوت دایم و ذکر با حضور و مراقبت تمام واقعه‌ای دیدم....

شیخ در خلوت واقعه من دید. مرا طلب کرد و شرح واقعه من بگفت که او دنیا بود و صورت تزویر او؛ قدم ثابت دار و مجاهدت کن تا فضل الهی سرمه «أَرَأَى الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ» در دیده تو کشد.

بعد از یک سال که در خلوت مشغول بودم و شیخ مراقب حال من، همان وقت دیدم.... شیخ مشفق مرا باز خواند و واقعه من بگفت، و گفت: الحمد لله که تو را توفیق قطع دنیا روی نمود. بعد از این دنیا در تو تصرف نکند، اگر تو در روی تصرف کنی سهل باشد.» (صص ۷۴-۷۵)

۲. اقامت در جوار آرامگاه شیخ جام و منصب قائم مقامی جدّ خویش دومین حکایت با این عبارات آغاز می گردد:

«دیگر، در وقتی که شیخ الاسلام قطب الدین قائم مقام جدّ خود - قدس الله سرهما العزیز - در خانقاه معد آباد ساکن بود سلطان سنجان^۱ را - علیه الرحمة - داعیه آن شد که به جام آید و در مردم جام به ارشاد تصرف کند. شیخ الاسلام قطب الدین بر داعیه او مطلع شد به خالو احمد تیرجردی که یکی از مریدان شیخ بود و مرد صاحب کمال بود نوشت که سلطان سنجان چنین داعیه ای دارد و را گذر بر ده توست که تیرجرد است و منع او حواله بر توست....» (صص ۷۵-۷۶)

این حکایت طولانی گویای چند نکته است:

اول اینکه منصب قائم مقامی شیخ پس از برهان الدین نصر - یکی از فرزندان صاحب کمال شیخ و اولین قائم مقام پدر - به قطب الدین محمد رسیده است و طبعاً وی دومین جانشین و قائم مقام در سلسله و نظام خانقاهی و خاندانی شیخ جام به شمار می رود. شاید همین نکته را - که حاصل از فضل و کمال و وجاهت وی بوده - بتوانیم مهم ترین دلیل مهاجرت قطب الدین محمد از زادگاهش به شمار آوریم.

۱- منظور «رکن الدین خواجه محمود سنجانی خوانی» از بزرگان طریقت «چشتی» است.

از قبیله عالمان دین (درباره مؤلف کتاب) - بیست و یک
به هر حال، وی در سن کمال زادگاه خویش، «قطمیران» هرات و محل زندگی و وفات
پدرش شمس الدین مطهر و عم و مرادش ظهیر الدین عیسی را ترک نمود و به معدآباد - تربت جام
فعلی - نمود و در خانقاه جدش در مقام قائم مقامی ساکن گردید.

دومین نکته روایتی روشن و مستند از تنازعات مداوم نظام خانقاهی خراسان است که
سلطان سنجان خوایی را «داعیه آن شد که به جام آید و در مردم جام به ارشاد تصرف کند»
به نظر می‌رسد این پیر طریقه چشتیه می‌خواسته است بر نظام خانقاهی و خاندانی شیخ جام بال
ارشاد و تفوق بگشاید و این گستره صاحب نام و آوازه را در تصرف ارشاد و صیت نام و نفوذ
خویش در آورده که البته قطب الدین محمد در مقام قائم مقامی و جانشینی شیخ از سر غیرت و
اقتدار این گونه به یکی از مریدان صاحب نام و کمال شیخ - خالو احمد تیرجردی - دستور منع
رقیب را می‌دهد و به حفاظت از حریم خانقاهی جدش می‌پردازد.

جالب آنکه در همین حکایت پس از مقاومت‌ها و تحذیرها و تحریم‌ها از قول سلطان
سنجان می‌خوانیم که «گفت: از تصرف رجوع کردیم، اجازت فرمای تا به ارادت و نیاز
در آیم!» و در سرانجام این حکایت سلطان سنجان چشتی را می‌یابیم که از محضر قطب الدین
«فایده‌ها گرفت و تربیت‌ها یافت و چون وقت مراجعت شد التماس وصله‌ای از تبرکات
شیخ الاسلام احمد کرد!» (ص ۷۷)

۳. حسن خلق و سلوک مردمی قطب الدین محمد

در این فصل حکایتی دیگر نیز به چشم می‌خورد که علاوه بر جنبه و اشارت تاریخی آن،
می‌تواند بیانگر وضعیت معیشتی و هم چنین درویش‌نوازی و گشاده‌دستی قطب الدین نیز باشد:
«پیش از واقعه مغول هژده سال پیوسته هر سال خال او که خسر (= پدرزن) او
بود و در هندوستان وزیر و بزرگ بود جهت او هزار تنگچه زر سرخ
بفرستادی و دیگر امتعه و اقشمه نیز از هر جنس بفرستادی و او را نیز اندک
زراعتی بود، هرگز بر او زکات واجب نشدی که آخر سال وام شده بودی و
آن همه خرج می‌شد و تا آخر عمر هم چنین بود.» (ص ۷۹)

در ابتدای این شرح حال گفتیم که پدر قطب الدّین - شمس الدّین مطهر - دختر وزیر را به زنی گرفت. گویا قطب الدّین محمد در ازدواج نیز جانب خانواده مادر داشته است و آنان از بزرگان و صاحب منصبان آن روزگار در هند بوده‌اند و از حمایت مادی قطب الدّین محمد فروگذاری ننموده‌اند.

۴. فرزندان قطب الدّین محمد

هر چند حکایت قبل نشان و اشارتی به همسر قطب الدّین داشت که پدرش صاحب منصب دیار هند و خال (دایی) مؤلف حدیقه نیز بوده، ولی درویش علی بوزجانی در «روضه الراحین» درباره همسران و فرزندان قطب الدّین آورده است:

«و خواجه قطب الدّین محمد را - قدّس سره - نه فرزند بوده و چهار پسر. یکی خواجه برهان الدّین، دوم شیخ شهاب الدّین اسماعیل، سیوم خواجه شرف الدّین، و این هر سه پسر و یک دختر از زنی است که از صاغو خواسته. و چهار دختر و یک پسر از زنی است که از مالین باخرز خواسته و این پسر پیش از پدر بزرگوار خود به جوار رحمت ایزدی پیوسته. و آن دختران را یکی به شیخ نظام الدّین هروی که از اولاد خواجه عبدالله انصاری بود دادند و از وی اولادی هست، و یکی را به مولانا تاج محمود بوزجانی عقد کردند و از نسل وی است خواجه قطب الدّین یحیی نیشابوری و دیگر را به قاضی زورآباد نکاح کردند و یکی را در قصبه مالین به شوهر دادند.

و از دختران که از زن صاغویی بوده یکی به امیر حسام الدّین زرشکی دادند و خواجه برهان الدّین را چهار پسر بوده: اوّل خواجه رکن الدّین، دوم خواجه قطب الدّین، سیم خواجه ظهیر الدّین، چهارم خواجه شمس الدّین. و خواجه شرف الدّین را سه پسر بود که یکی از ایشان برهان الدّین بردویی است. و شیخ السلام خواجه شهاب الدّین اسماعیل را شش پسر و هفت دختر بوده.»

از قبیله عالمان دین (درباره مؤلف کتاب) - بیست و سه

۵. گرایش های فقهی قطب الدین محمد

در بخش دیگری از این فصلِ مِغْتَم خلاصه‌المقامات به این حکایت بر می‌خوریم:

«دیگر، شیخ [قطب الدین محمد] فرمود که در ابتدای کار و مجاهدت من، مردی از مردان غیب می‌آمد و با من در خلوت صحبت می‌داشت و از [او] فایده‌ها می‌گرفتم و مرا از همه حال خبر می‌داد. من آن وقت در پی امام فاتحه نمی‌خواندم و نماز بر طریقِ مذهب ابوحنیفه می‌گذاردم، آن مرد مرا روزی گفت که اختیار مذهب امام محمد حسن شیبانی و شافعی کن، در نماز فاتحه بخوان. بعد از آن بر این مذهب نماز می‌گذاردم.» (ص ۷۹)

بنا به این حکایت، مؤلف در ابتدای حال و کمال در احکام فقهی و اعتقادی بر طریقت ابوحنیفه نعمان بن ثابت (۸۰-۱۵۲ هجری) بوده است و سپس مذهب ابو عبدالله شافعی (۱۵۰-۲۰۴ هجری) - یکی دیگر از فریق چهارگانه اهل سنت - را اختیار نموده است.

در باب سوم کتاب حاضر به بعضی نکته‌ها در احکام فقهی و شرعی بر می‌خوریم که نشان از علم و احاطه مؤلف بر احکام هر دو طریق دارد. مانند:

- «اما آن شش که در نماز [فريضة] است: اول تکبير نخستين است... هفتم نماز

کننده را به فعل خویش از نماز بیرون آمدن فريضة است. - به قول امام

ابوحنیفه رحمه الله علیه و به قول ابویوسف محمد رحمه الله علیهما فريضة نیست. ۲

(ص ۶۶)

(می‌بینیم که مؤلف ابتدا فرائض نماز را به باور حنفیان شش فريضة بر می‌شمارد ولی در پایان

هفتمین فريضة را - که در قول فقهی ابوحنیفه فريضة نیست - نیز می‌افزاید.)

- «اما در تیمم چهار چیز فريضة است: اول نیت که بی‌تیمم روا نباشد به

اتفاق. - به خلاف آب‌دست که در آب‌دست نیت شرط نیست به نزدیک

علمای ما رَحْمَهُمُ اللهُ و به نزدیک امام شافعی رحمه الله علیه شرط است. - ...»

(ص ۶۸)

۶. وسعت مشرب و آزاد اندیشی قطب‌الدین محمد

ابوالمکارم جامی در این فصل به حکایتی دیگر - و زیبا - از احوال قطب‌الدین محمد اشاره نموده که علاوه بر تبیین مرتبه اجتماعی و شیخ‌الاسلامی وی، به پاکیزه روحی و تسامح و لطافت سلوک وی با نابسامانان اجتماعی عصر نیز اشاره شده است:

«دیگر، جماعتی از اوباش معدآباد شرب خمر و فساد آشکارا کرده بودند.

جمعی از معاریف ده به نزدیک شیخ آمدند، و از قوم شکایت کردند. شیخ

فرمود: به وقتی که در فساد مشغول باشند، و انکار نتوانند کرد، مرا اعلام دهید.

شبى چنان واقع شد، معاریف ده به نزدیک شیخ آمدند و قصه باز گفتند که:

امشب آن جماعت در فلان سرای به شرب خمر و فساد مشغول‌اند. شیخ به

طرف ایشان با آن معاریف روان شد. چون به در آن سرای رسید، آواز دف و

نی و رقص ایشان بیرون می‌آمد. شیخ گفت: من اول از بام مشاهده کنم، اگر

در آن مجلس خمر باشد منع و نهی ایشان کرده آید. چون شیخ به بام بالا

رفت، قوال این بیت می‌خواند:

ای هوشیار اگر به سر مست بگذری / عیش مکن که به سر مردان خطا رود

شیخ را وقت خوش شد، نعره‌ای بزد و خود را از بام بلند در میان سرا

انداخت، و با آن مستان در رقص آمد. اوباش به تمامی توبه کردند، و شراب‌ها

ریختند، و خمرها بشکستند [و گیرد معاصی نگردیدند].^۱» (صص ۷۹ - ۸۰)

۷. سفرهای قطب‌الدین محمد

ابوالمکارم جامی در این فصل به حکایتی از سفرهای قطب‌الدین محمد نیز اشاره نموده که بنا

به این روایت وی با اصحاب و یاران به زیارت شیخ یعقوب خباز رفته است:

«دیگر، شیخ‌الاسلام قطب‌الدین به زیارت شیخ یعقوب خباز بیرون آمد.

جماعتی از اصحاب در خدمت او بودند. شیخ در پیش ایشان می‌رفت تا

بامداد...» (ص ۷۸)

۱. این عبارت بنا به روضة الراحین، ۹۲ افزوده شد.

از قبيلة عالمان دين (درباره مؤلف كتاب) - بيست و پنج
از اين حكايت و ديگر حكايات و اشاراتي كه در حديقۀ الحقيقه (كتاب حاضر) آمده
است، پيدااست كه مؤلف در بخشي از عمر به ديدار مشايخ و يا زيارت آرامگاه بزرگان و
معارف عرفان و تصوف پرداخته است و علاوه بر سير روحاني و مجاهدتها و رياضت‌هاي
نفساني (سير انفس) به سير آفاق و كسب تجربه از محضر آن بزرگان و استمداد از نفس و يا
ارواح آن پاكان و نيز مراقبه در روضۀ آنان اشتغال و اهتمام داشته است.

نمونه و نشاني از اين سفرها را در حديقۀ (كتاب حاضر) نيز مي‌يابيم؛ مؤلف در پايان باب
دوازدهم قطعه شعري ذكر نموده كه آن را در آمل و بر سر تربت ابوالعباس قصاب سروده
است. (رف: ص ۱۸۷)

هم‌چنين در بخش پيوست‌هاي كتاب حاضر به قطعه شعري ديگر از مؤلف بر مي‌خوريم
كه عينا گوياي همان تاريخ و حضور است:

«اين قطعه در شهر آمل - عمرها الله - بر سر روضۀ قطب‌الاولياء ابوالعباس
قصاب - نور الله روحه - اتفاق افتاده بود في غرة شهر الله المبارك ربيع‌الآخر
سنة ست و عشرين و ستمائة» (ص ۲۴۴)

گوياء قطب‌الدين محمد پس از آنكه دوران خلوت و رياضت را تحت تربيت و ارشاد پير
و عم خود، ظهير‌الدين عيسي به پايان برد و ثمرۀ اين توفيق را در كلام پير خود ديد كه
«گفت: الحمد لله كه ظاهر و باطن دنيا را مشاهده كردي و بعد از اين دنيا در تو
تصرف نتواند كرد» (ص ۸۸)

آنگاه،

«آورده‌اند كه بعد از اين، رخصت سفر هندوستان طلبيد و خواجه (= ظهير‌الدين
عيسي، عم و پير وي) وي را مرخص گردانيد و در آن سفر ترقيات كلي وي
را دست داد، و چون مدتي به هندوستان بماند از آنجا مراجعت كرده باز به
ولايت جام آمد و [در مقام] قائم مقام جد بزرگوار خود در خانقاه معدآباد
ساكن شد.» (همان، ۸۸-۸۹)

بیست و شش - حدیقة الحقیقة

هرچند در حدیقه و آثار و مکاتبات مؤلف به این نکته و سفر اشاره‌ای نگردیده است ولی احتمالاً این سفر مؤلف - اگر اتفاق افتاده باشد - در همان بدایت حال رخ داده است و با حکایتی که در فصل بیوست خلاصه المقامات نقل گردیده - «خال او که خسر (پدر زن) او بود و در هندوستان وزیر و بزرگ بود.» (ص ۷۹) - سازگار است.

۸ دیگر تألیفات و آثار مؤلف

درویش علی بوزجانی در اولین اشارات و عبارات خود درباره قطب الدین محمد نوشته است: «وی... در علوم ظاهری و باطنی کامل بوده و صاحب ولایت و کرامت، و وی را تصانیف است از آن جمله کتابی است [به نام] حدیقة الحقیقة در غایت لطافت.» (روضه الریاحین، ۸۵)

هرچند در این ذکر تمجید آمیز عبارت «تصانیف» برای تألیفات قطب الدین ذکر شده است، اما واقعیت آن است که اکنون از آثار قطب الدین به جز حدیقة الحقیقه (کتاب پیش رو) اثر یا آثار دیگری سراغ نداریم و در مجموعه مقامات و گزارش‌های نظام خانقاهی و خاندانی شیخ جام نیز برای این نواده دانشی شیخ اثر و «تصانیف» دیگری ذکر و گزارش نشده است. البته در «فرائد غیاثی» پاره‌ای از نامه‌ها و مکاتبات قطب الدین محمد خطاب به بزرگان عصر خویش ثبت و گزارش شده است که نشان از انشای پخته و نثر سره و وزین مؤلف دارد و علاوه بر ارزش‌های ادبی و بلاغی آن، بعضی اشارات و نکات ارزشمند تاریخی و اجتماعی درباره عصر مؤلف نیز در این نامه‌ها و مکاتبات به چشم می‌خورد. این نامه‌ها عبارتند از:

۱. نامه به خواجه قوام الدین شیرازی (۶۰۱/۱ - ۶۰۳)
 ۲. نامه به وزیر کمال الدین (۱۹۳/۲ - ۱۹۵)
 ۳. نامه به وزیر خواجه عزالدین طاهر فریومدی (۱۹۸/۲ - ۲۰۰)
 ۴. نامه به خواجه علاء الدین محمد (۲۰۱/۲ - ۲۰۳)
 ۵. نامه به قاضی القاضات شهاب الدین محمد (۳۸۱/۲ - ۳۸۳)
- که نامه اخیر در شمار نامه‌های ارزشمند و گرانسنگ تاریخی و اجتماعی در حوزه نظام خانقاهی خراسان و جایگاه آن در تعاملات اجتماعی عصر مؤلف به شمار می‌رود.

از قبيلة عالمان دین (درباره مؤلف کتاب) - بیست و هفت

علاوه بر این نامه‌ها و مکاتیب، یک «وقف‌نامه» نیز از قطب‌الدین محمد به یادگار مانده است. هرچند این وقف‌نامه ارزش ادبی و «تصنیفی» ندارد ولی علاوه بر آنکه نشانی است از تعلقات روحانی و ارادت‌های زلال وی، می‌تواند یادگاری نیک و روشن - و مغتنم - از سال‌هایی به شمار رود که وی در کسوت قائم‌مقامی جد خویش عهده‌دار امور خانقاه شیخ بوده است. این وقف‌نامه به زبان عربی است و بر صدر مجلدات چهارگانه نسخه‌ای ارزشمند از تفسیر کبیر سورآبادی - تحریر دوشنبه هشتم ربیع‌الآخر سال ۵۸۴ هجری - ثبت است و نشان آن دارد که این نسخه عزیزالوجود هفتاد سال پس از تحریر (= سال ۶۵۴ هجری) در اختیار قطب‌الدین محمد قرار گرفته و وی آن را بر آرامگاه جد خویش وقف نموده است.^۱

۹. درباره فوت مؤلف و آرامگاه وی

گویا قطب‌الدین محمد پس از تألیف حدیقه (سال ۶۴۳ هجری) دوران کمال و پیرانه‌سری خود را در جوار آرامگاه جد خویش سپری کرده است. سالیانی همراه با بیم و تهدید که گاه با منازعت‌ها و خصومت‌های آشکار و نهان می‌گذشت. شیخ احمد ترخستانی نمونه‌ای از این واقعه‌ها را به تفصیل در ضمن کرامات شیخ - پس از وفات - ذکر نموده است. (رف: مقامات زنده‌یل، ۳۱۲-۳۱۵) خلاصه و گزیده آن را از زبان ابوالمکارم جامی می‌خوانیم:

«دیگر، ضیاءالملک سمرقندی به ده معدآباد آمد و با شیخ الاسلام قطب‌الدین محمد بن شیخ الاسلام شمس‌الدین مطهر بن حضوت شیخ الاسلام منازعت و خصومت آغاز کرد. مدتی در این مقام بود، خواجه عزالدین اوحید از کاریز صاعد آمد و ضیاءالملک را ادب کرد و بند کرد. ضیاءالملک کس پیش شیخ الاسلام قطب‌الدین محمد فرستاد که اگر پانصد سوار مست مغول به معدآباد به خانه تو فرو نیارم از پشت پدر خطا بوده‌ام!

چون شب درآمد شیخ الاسلام قطب‌الدین محمد به سر تربت جد خود

۱. مجلدات چهارگانه این نسخه در سال ۱۳۱۶ به تهران انتقال یافت و اکنون در موزه ایران باستان به شماره‌های

شیخ الاسلام احمد قدس الله سرهما آمد و گفت: یا شیخ! تو مرا اینجا ساکن کرده‌ای. مرا چه قوت پانصد سوار مست باشد.

از این [واقعۀ] هفت شب گذشت؛ والدۀ فرزندان شیخ الاسلام قطب الدین شبی بیدار شد. شیخ [قطب الدین محمد] را گفت: خواب دیدم که در میان سرای ما مار سیاه بزرگی حلقه زده، سر بر آورده و قصد تو می‌کرد و من می‌ترسیدم، در این حال سگی در آمد و سر او بر گرفت و گیرد سرای دو کشید و سر او بر کند! و من ازین ترس از خواب بیدار شدم.

شیخ [قطب الدین محمد] گفت: مترس که من بُرهانی از شیخ طلب کردم به تو نمودند پس، پانزدهم شعبان سنۀ احدی و خمیس و ستمائۀ - که صد و چهارده سال از نقل شیخ گذشته بود - ضیاء الملک را در شهر هرات به قتل آوردند و فرمودند که پوست سر او باز کردند و به طلب گاه رفتند. سگی در آمد و آن سر در ربود، هر چند طلب کردند نه سر را یافتند و نه سگ را! و این قصۀ کشتن او و خواب در تمامت خراسان مشهور شد. (خلاصۀ المقامات، ۷۷-۷۸)

این حکایت می‌تواند به خوبی بیانگر پُرشان حالی‌ها و آشفته احوالی‌های آن دوران باشد. به هر حال، قطب الدین محمد در پیرانه‌سری بافتاعت و مناعت طبع روزگار گذرانید و به قول ابوالمکارم جامی:

«او را نیز اندک زراعتی بود، هرگز بر او زکات واجب نشدی که آخر سال وام شده بودی و آن همه خرج می‌شد و تا آخر عمر هم چنین بود.»

(خلاصۀ المقامات، ۷۹ و نیز: روضة الراحین، ۱۹)

وی سرانجام در روز دوشنبه دهم ربیع الاول ۶۶۷ هجری در جوار آرامگاه جدّ خویش درگذشت و در همان مجاورت به خاک سپرده شد. درویش علی بوزجانی دربارهٔ سنّ وی در هنگام فوت و نیز گور جای وی نوشته است:

«و عمر وی به نود رسید و مرقد منور وی در میان مزار فائض الانوار شیخ الاسلام

احمد است قدس سره» (روضۀ الراحین، ۸۵).

این نام آشنا

(درباره نام کتاب)

اکنون نام «حديقة الحقيقة» در ادب فارسی به سبب اثر ممتاز و صاحب نام «سنایی غزنوی» از نام‌های آشنا و پرآوازه است. هر چند حديقة سنایی از آغاز - و حتی قرن‌ها پس از تصنیف آن - به نام‌های دیگری هم چون «الهی نامه» و «فخری نامه» نیز مشهور بوده^۱ ولی اکنون در نزد بسیاری از اهل ادب این عنوان شهرت و آوازه‌ای ویژه یافته و از نام‌های دیگر این منظومه سنایی و هم چنین آثار دیگری که ممکن است به این نام و عنوان باشد کمتر نام و نشانی است.

در گستره ادب فارسی و به ویژه در قلمرو ادبیات عرفانی، اثری دیگر - و البته مهم و قابل توجه اهل نظر - به نام «حديقة الحقيقة» (کتاب حاضر) وجود دارد که قریب به یک قرن پس از حديقة سنایی به قلم یکی از نوادگان دانشی شیخ جام به نام «قطب الدین محمد بن مطهر جامی» تصنیف گردیده است.

این اثر علاوه بر هم‌نامی با اثر گران سنگ سنایی، از جهت مضمون و هدف کلی نیز با حديقة سنایی همانندی‌هایی دارد. این «حديقة» نیز گنجینه و مجموعه‌ای از مسایل حکمت عملی و جلوه‌ها و آرای عرفانی است که به ضرورت زمان و برای دستگیری و رهجویی مریدان و هدایت طالبان نگارش یافته است.

اما جز این شباهت نام و همانندی کلی در مضمون و هدف، این دو اثر - که هر یک از منظر نگاه ما ارجمند و مهم هستند - در زبان و ساختار تفاوت‌هایی در خور توجه دارند. اساساً

۱. رف: حديقة سنایی، لا (مقدمة مصحح محترم). مولانا از حديقة سنایی به عنوان «الهی نامه» یاد نموده است:

آنچنان گوید حکیم غزنوی / در «الهی نامه» گر خوش بشنوی (مثنوی: ۲۷۷۳/۳)

«حدیقه قطب الدین محمد» به نثر است که البتّه نویسنده در لابلاى نثر سلیس و گرم آن به مناسبت موضوع و به تناسب حال و مقام از زبان شعر - بخصوص اشعار شیخ جام و فرزندان وی - بهره جسته است.

علاوه بر این تفاوت زبانی، این دو اثر از نظر ساختار و تعداد باب‌ها نیز با یکدیگر متفاوتند. حدیقه سنایی دارای یک مقدمه و ده باب است در حالی که حدیقه قطب الدین علاوه بر مقدمه مصنف دارای چهارده باب با فصل‌های متعدد و متنوع است.

با توجه به این نکات، هنوز این سؤال و تردید باقی است که آیا واقعاً قطب الدین محمد نام اثر خویش را به تاسی از حدیقه الحقیقه سنایی برگزیده است؟

سوالی که پاسخ روشنی برای آن نمی‌یابیم؛ زیرا اساساً در این حدیقه (کتاب حاضر) به این نکته و حتّی نام حدیقه سنایی نیز اشاره‌ای نگردیده و گمان می‌رود که مؤلف این نام و عنوان را بیشتر به جهت تلقی ادبیانه آن و با توجه به دغدغه‌های زاهدانه و اصطلاحاً «درد دین» و نیز ضرورت توجه و نگاهانی از «حدیقه دین» برگزیده باشد:

«اکنون که روزگار چنین گردید و فتنه‌ها ظاهر گشت و حدیقه دین را رخنه کردند و آب اخلاص از جوی حقیقت باز بستند و اشجار زهد و تقوی و توکل و تفویض و شکر و صبر و تسلیم را شانه‌ها بیریدند.» (کتاب حاضر، ۴)

اما با توجه به بعضی اشعار موجود و مندرج در این کتاب این نکته نیز مسلم است که مؤلف با اشعار سنایی آشنایی داشته و در همین اثر (باب‌های سه و ده و دوازده) از اشعار سنایی به عنوان شاهد شعری بهره جسته است.

علاوه بر این، می‌دانیم که جدّ نامدار مؤلف - شیخ جام - نیز به اشعار سنایی توجه و تعلق خاطر داشته و قطعاً بین این دو شخصیت مهم عرفان و تصوف حوزه خراسان دیدارها و ارادت‌ها و مراوداتی وجود داشته است.

این نکته از عنوان و ابیات قصیده‌ای سنایی به جهت «تهنیت صلح خواجه امام محمد منصور سیف‌الحق و شیخ الاسلام»^۱ در سرخس سروده شده، پیداست.

این نام آشنا (درباره نام کتاب) - سی و یک

مطلع این قصیده:

از خلافت این همه شرّ در نهاد بوالبشر
وز خلافت آدمی در چنگ جنگ و شور و شر
و در همین قصیده است که سنایی درباره شیخ جام می گوید:
«می (من؟) ندیدم در جهان پیری ازو آزاده تر»^۱

شخصیت و اشعار سنایی غزنوی نیز همواره در بین این خاندان مورد تکریم و توجّه بوده است و بعید نیست که این نواده دانشی ژنده پیل خواسته است طرحی دیگر از حدیقه را که مقرون به زمان و زبان و نیازهای فکری عصر خود باشد، دراندازد. - آن گونه که عطار در حوزه نظم عرفانی به نظم منطق الطیر پرداخت و مولانا نیز پس از وی در پاسخ به خواهش مریدان به نظم و املاي مثنوی تن در داد. -

جالب آن که تقدیر و اقتضای روزگار سرنوشتی همگون و همانندی را برای این دو حدیقه از نظر آسیب ها و نااهلی های رایج اجتماعی - دغدغه تکفیر و مباح الدم گردیدن از سوی بعضی حاسدان و سعایت آنان - رقم زده است؛ اقتضا و تقدیری که به فرستادن این دو حدیقه به پیشگاه اهل نظر - مفتیان - روزگار منجر می شود.

می دانیم که سنایی غزنوی پس از نظم حدیقه با مخالفت جمعی از علما و فقهای عصر مواجه شد و به ناچار نسخه ای از حدیقه خویش را به دارالخلافه فرستاد تا فقها و علمای آنجا به درستی و روایی آن اثر گواهی دهند.^۲

و شاید همین ضرورت های تاریخی و آشوب های مداوم فکری خراسان سبب شده که قطب الدین محمد جامی نیز نسخه هایی از حدیقه خویش را به پیشگاه اهل فضل و نظر عصر خود تقدیم نماید و از آنان تصدیق و گواهی درستی و روایی بطلبد.

۱. همان، ۲۶۵؛ مصراع اول این بیت: در چنین حالی چنین آزاد مردی کرد او.

۲. رف: حدیقه، ل (مقدمه مصحح محترم)، و نیز متن: ۷۴۴. مطلع این نامه منظوم شصت و پنج بیتی خطاب به برهان الدین ابی الحسن علی بن ناصر غزنوی - معروف به بریان گر - چنین است:

ای تو بر دین مصطفی سالار بر طریق برادری کن کار
عهد دیرینه را به یاد آور وز طریق برادری مگذر

بخشی از این ضرورت در مقدمه مؤلف خواندنی و قابل توجه است:

«اگر نیازمندی را درد دین گرفته باشد و از راه صدق باطن و صلابت دین سخن حق بگوید، قبول نکنند و گویند: خاموش! برو که تو ندانی! و اگر درشت‌تر و درست‌تر گوید، «مباح الدم» خوانند و به کشتن فتوی دهند.» (ص ۴)

گویا قطب‌الدین محمد نیز به ناچاری و جهت آسودگی از این فتواهای ناروای عصر، صلاح را در آن دیده است که از اهل صلاح عصر گواهی بطلبد و اثر خویش را در معرض نقد و توجه آنان قرار دهد. وی این ضرورت را به زیرکی و زیبایی چنین بیان نموده:

«... [علماء مطالب کتاب را] بر محک معنی زنند و حق از باطل، و صدق از کذب، و سره از قلب جدا کنند، و بر راست و سره آن به صدق حکم فرمایند و به خطوط مبارک خود مسجل گردانند که نقود بی سکه ضربان دارالضرب وقت اگر چه عیار و بی خیانت بود رواج نداشته‌اند.» (ص ۲۲۹)